

پاسخی به مقاله «عینک شیشه کبود»

مهدی برهانی

که هر که بی هنر افتد...

تناقض تشخیص داده است. و گاه عین داوری‌های نگارنده را از زبان خود بازگو کرده و معترض نیز شده است، چرا نویسنده کتاب، آنگونه که او پیشنهاد کرده به داوری نپرداخته است. البته این مسأله نشان‌دهنده آن است منتقد، بادقت، همه مطالب کتاب را نخوانده است. اگر نویسنده در جایی می‌گوید:

«... در طول سی سال زبان و اندیشه شاعر، دگرگونی چندانی نیافته است...» روی (چندانی) تکیه می‌کنم. آیا می‌تواند با این نظریه که: «ذهن و ضمیر او تکامل و تحول یافته...» مغایرتی داشته باشد؟

زبان شاعر، در ابتدا نیز، سستی و وهن و اشتباه نداشته است. اخوان در مقدمه شبخونی به این نکته اشاره صریح دارد. اگر کسی مدعی نادرستی این نظر است، باید در آثار شفیعی، نمونه‌ای را نشان دهد. اندیشه شاعر نیز، همیشه با نارواییها در ستیز بوده است. حال این ویژگی، آیا نمی‌تواند تحول و تکامل یابد؟ واقعاً اگر ما عینک شیشه کبود نداشته باشیم، در کجای این مطالب، اثری از تناقض می‌یابیم؟

۴- منتقد بر آن است: «شفیعی در «زمزمه‌ها» شاعر چندان برجسته‌ای نیست، در «شبخونی» هم جز تقلید از اخوان و تولی کاری دیگر نمی‌کند» آیا در این زمینه، نویسنده داوری دیگری داشته است؟ این گفته همان داوری کتاب «از زبان صبح» است و مسلماً این گفته، سخت‌تر از آن نیست که به نقل از خود شاعر و مستند آمده است: «... درین دفتر شمری که از کمالی برخوردار باشد نمی‌توان یافت... اگر ذوق و سلیقه امروزیم ملاک قرار گیرد... به کلی منحرف است (ص ۳۲) و پس از آن نیز عیناً آمده است که شاعر از آغاز راه تحت تاثیر اخوان و تولی بوده است و نیز در مورد «زمزمه‌ها» تاکید شده است «... این مجموعه با کلیه آثار شفیعی کدکنی متفاوت است» و «... شاعر به تجدید چاپ آن هیچگاه به صورت اولیه تن در نداده است» این معانی، باید مراد

همان بخش صفحه ۶۲ در می‌یافت که واژه‌های فرنگی شعر شاعر نشان داده شده است. و این واژگان، چندان هم فراوان نیست که اثر مشخصی بر زبان شاعر داشته باشد.

هر یک از قطعات دفترهای شعر شفیعی کدکنی را مرور کنیم، به سادگی در می‌یابیم غلبه با واژگان فارسی است. این مسأله نیاز به خون دل خوردن چندانی ندارد و نیز عاملی برای نرمی و زیبایی و گسترش زبان است که در کنار تنوع واژه‌ها، می‌تواند یکی از عناصر سبکی شعر شاعر شمرده شود. کما اینکه مثلاً در اشعار (م - آزاد) به عمد، واژه‌های تکراری، فراوان به کنار رفته است. و اینهم از مشخصات سبکی زبان شمری (م - آزاد) است که با مراجعه به دفتر شمری او آشکار می‌شود، ده پانزده واژه، بیشتر مورد توجه شاعر بوده و تقریباً در بیشتر قطعات شعر او، که گاه حالت نمادین هم دارد، تکرار شده است، مانند: نیلی، شط، طالع، طلوع، ظلمت، آتش، پرند، سرخ... درباب نتیجه علمی و سبکی که منتقد از این بحث مطالبه می‌کند، مفهوم محصلی عاید نگارنده نشد.

همانگونه که درباب شعر شفیعی کدکنی اشاره شده است کاربرد واژه‌ها، روشن‌گر بسیاری از تمایلات، روحیات، سلیقه‌ها و دیگر ویژگیهای روزگار و جامعه شاعر است. شاعر ما، به استاد همین مفردات، در بستر رودخانه جاری زمان، همراه جریان آب شنا نمی‌کند. او شتابش به سوی روشنایی و نور و مرادش زدودن تیرگیها و غبار نامردمیهاست. مفردات شعر او می‌تواند این نکته را به ما نشان دهد.

۳- ای کاش نویسنده مقاله «عینک شیشه کبود» به اندازه نگارنده با آثار شفیعی کدکنی انس و آشنایی داشت تا آنهمه از واگویی پاره‌ای حقایق، پریشان خاطر و عصبی نمی‌شد. تا جایی که این عصبیت به نقد کتاب هم سرایت کرده است و هر واقعیتی را وارونه دیده و

گوید، خطبا و سخنوران ما، وی را صاحب چنان کرامات و سجا یایی معرفی می‌کنند، که در زمان حیات، کسی، روحش از آنها خبر نداشته است ما همیشه با شخصیت‌های زنده، سرستیز و عناد داشته‌ایم و با قلم و بیان بر آنها تاخته‌ایم. اعتقاد نگارنده آنست، در زنده بود افراد جامعه باید اهل فضیلت و کرامت را بشناسد. آشنایی مردم با صفات کسی که از دنیا رفته است، کدام فایده عملی را دارد؟

منتقد محترم، از کمالاتی که نویسنده به شفیعی کدکنی، نسبت داده برآشفته است بهتر این بود، منتقد محترم توضیحی می‌داد منکر کدامیک از کمالات و سجا یایی شفیعی کدکنی است؟

۲- اگر در کتاب «از زبان صبح» طبق یک بررسی، به واژه‌های فارسی شعر شاعر اشاره شده و به روشنی نشان داده شده است در زبان شمری او، غلبه با واژه‌های فارسی است، قصد بر آن بوده است: به یکی از عناصر سبکی زبان شاعر اشاره شود مانند مدعی کم حوصله و شتابزده‌ای که ادعا کرده است، در شعر شفیعی کدکنی، واژه‌های عربی کاربردی افراطی دارد،^(۱) سخنی بی‌پایه و بدون دلیل نگفته باشد. همانجا نیز اشاره شده است: دانشجویان ادبیات فارسی، بهتر است، درباره مفردات شعر شاعران مطرح، همه سرودهای یک شاعر را مورد بررسی همه جانبه قرار دهند. هر چند گویا حضور رایانه، این زحمات را از پیش پای پژوهشگران برخواهد داشت. ولی در واقع، باز هم نمی‌دانم اگر در شعر ادیب - الممالک غلبه با واژگان عربی است و آنرا منتقد یک مشخصه سبکی برای او شمرده است، چرا توجه به واژه‌های فارسی شعر یک شاعر گناه نابخشودنی معرفی شده است؟ و آنجا که منتقد دستور می‌دهد: «در همین بخش میزان کاربرد واژگان فرنگی را محاسبه کند» آشکار است که این بخش را بطور کامل نخوانده است، چون اگر اندکی با حوصله کتاب را مطالعه می‌کرد، در

نویسنده انتقاد را رسانده و نشان می‌دهد، نویسنده کتاب تنها به مدح آثار شفیعی کدکنی نپرداخته است. ۵- از یک فراز نقد «شیشه کبود» می‌توان فهمید، نویسنده انتقاد، آدم‌باصودی است و معنی و مفهوم نمادهایی مثل: خضر و عین‌القضات و شیخ اشراق و... را می‌داند و به نویسنده معترض شده است، چرا آنها را معنی کرده است، در اینجا نگارنده، سوهنیتی نداشته است، تنها برای سهولت کار کسانی این بخش آورده شده است که نسبت به منتقد، اطلاعات کمتری دارند و آنها نیز از نقش این نمادها، در تاریخ ادبی و مبارزاتی ما تا حدودی آگاه شوند شاید به پیشنهاد و راهنمایی منتقد محترم، در چاپ بعد به گونه‌ای دلخواه این بخش ترمیم شود.

۶- به اینکه درباره «کنایه» در شعر شفیعی، بیشتر از دیگر عناصر بیانی اشاره رفته است منتقد معترض است این توجه بدان روی بوده است که همه معترفند، یکی از مشخصه‌های سبکی شعر شفیعی کدکنی زبان کنایه اوست و از اینکه گفته شده است مثال صفحه ۱۶۹، چندان کنایی نیست، بدترستی معلوم نگردید، آیا اندکی کنایی است؟ و آیا نمادها، نقشی در کنایه دارند یا خیر؟ و این نقش تا چه اندازه می‌تواند سخنی را نمادین یا کنایی کند. بهتر بود منتقد، نویسنده را در این بخش بیشتر راهنمایی می‌کردند. سخنی کلی گفتن و درگذشتن، کمکی به پیرایش کار نویسنده نمی‌کند. هر چند گویا بجای پیرایش، نظر بر نفی کتاب بوده است. ۷- از اینکه گفته شده است، برهانی بسیاری از تئوریهای خویش را از صور خیال دگتر شفیعی گرفته است باید افزود؛ به اعتراف خود برهانی، نقد شعرش در هر زمینه مبتنی بر آراء شفیعی کدکنی است. نقد شعر معاصر، هرگز نمی‌تواند از بار آثار شفیعی کدکنی شانه خالی کند. راه نقد نسبتاً علمی را وی هموار کرده است. ۸- در بخش دیگری آمده است: «زمزمه‌ها» و «شبخوانی» آثار موقی نیستند و سپس گفته شده است:

«این بدان معنا نیست که ساخت و بافت اشعار شفیعی ضعف نداشته باشد» این درست بدان می‌ماند که بگوئیم: «آهنگهای فراموش شده» شاملو اثر موقی نیست و این بدان معنا نیست که ساخت و بافت اشعار شاملو ضعف نداشته باشد. این دو اثر، کار دوران جوانی شفیعی است و در بخش: «گامهای نخست» مورد بررسی قرار گرفته است. یکی از کمیزات شفیعی کدکنی آنست، وقتی اثری از او چاپ شد، مسؤولیت آنرا بعهده می‌گیرد. فرزند طبع خود را اگر تقصی هم داشته باشد نفی ولد نمی‌کند.

بیگمان نه تنها «شبخوانی» و «زمزمه‌ها» در میان دیگر اشعار او نیز می‌توان با موشکافی به ضعف‌هایی اشاره کرد ولی باید انصاف داد، یک جوان ۲۰ ساله، در خلق یک اثر، تا چه میزان - به نسبت سنش - گامیاب بوده است.

۹- در جای دیگر ادعا شده است: «مؤلف زحمات عدیده شاعران ما را نادیده می‌گیرد از اخوان و شاملو و نیما نامی نمی‌برد. یا اگر می‌برد با بی‌مهتری از آنها یاد می‌کند». نگارنده که خود، هرگز در خویش، جرأت جسارت به جریانات جمیل و اصیل ادب فارسی را نیافته است بهتر بود منتقد، اگر بی‌مهتری، یا ترک اولایی از نویسنده در جایی مشاهده کرده‌اند، نشان می‌دادند تا نویسنده به ناشیگری خود پی ببرد اما اینکه گفته‌اند «از شاعران ما نامی نمی‌برد» سخن شگفت انگیزی است. به حکم فهرست اعلام: ۳۵ مرتبه از نیما، ۳۳ مرتبه از اخوان، و نیز از شاملو، فروغ، سپهری، شاهرودی، گلچین گیلانی، توللی، کسرائی، احمدرضا احمدی، افراشته، نیستانی، فرخی یزدی و دیگران به کرات سخن رفته است. این چه ادعایی است؟ البته «شاعران منتقد» اگر از میان افراد نامبرده شده نیستند، پس کیانند؟ بهتر بود فهرستی از شاعران خود را ارائه می‌دادند تا آن شاعران شناخته شوند. باید یادآوری کنم، نگارنده در طول چهل سال دلبستگی به شعر معاصر، بیست سال است که به

طور جدی، آثار دویست شاعر معاصر را مطالعه کرده و از بین آنها، چهل شاعر را شایسته بررسی تشخیص داده و زیر عنوان «بعد از بهار و نیما»: یادداشتهایی فراهم آورده است که چه بسا، درباره پاره‌ای، جای سخن گفتن، به مراتب بیش از شفیعی پیدا شده است. هر چند همین اثر هم، به مراتب بیش از این بوده است و نخست با تذکر دوستان و سپس به اصرار ناشر، که با موجودی کاغذش بخواند، یا قیمت کتاب متناسب بودجه کتابخوانها در آید بارها به حرفهای ناروا و نادلخواه تن در داده است. آنگاه با این تنگناها، اگر در کتابی که عمده دربارۀ یک شاعر است، از دیگر شاعران هم، آن نیز با در نظر گرفتن «زحمات عدیده‌شان» سخن می‌رفت کار از این هم ناقص تر و پر عیب تر می‌شد. من به واقع

مهره بر سر مهر

از زبان صبح



درباره زندگی و شعر:

شفیعی کدکنی

نوشته:

مهدی برهانی

امین پارساپور

چند نکته

آقای برهانی قائل است در این نقد نخواستہ برخورد در زمانی synchronic با آراء و آثار آقای برهانی نماید بلکه برخورد او صرفاً همزمانی و فعلی diachronic بوده است به زبان ساده تر همه حرف این بود که این کتاب اشکالاتی دارد نه این که، مقالات و تألیفات دیگر ایشان درباره شفیعی و دیگران نقص و ضعف دارد.

۴- فرض کنیم آن نقد یکرویه و یکسویه بود. حال سؤال این است که آیا منتقد آنچه را دیده و گفته حق بوده است یا نه؟ معمولاً نویسندگان از نقدی که بر عیوب انگشت بگذارد بدشان می آید. سرانجام با منتقد اخم و تخم کرده به او می گویند کتابش را دقیق تر بخواند و شب زنده داری های نویسنده را هم در نظر آورد. ولی اگر نقد صرفاً تعریف و تمجید بود خوشحال شده به دیگران هم توصیه می کنند که آن نقد باریک بینانه را بخوانند.

۵- آخرین نکته و شاید مهمترین نکته ای که می خواهم بگویم این است که وقتی جوابیه آخر برهانی را خواندم در مرتبه نخست از نقد و نقدنویسی مأیوس شدم چرا که پاسخ آقای برهانی خاصه با تلمیحی که به شعر حافظ داشت «هر که بی هنر افتد نظر به عیب کند» یکبار دیگر سخن کهنه شده لامارتین را زنده کرد که نقد حربه عاجزان و بی هنران است. به خودم گفتم آیا نقد سن جوان سرانه و تأثری و عنادورزانه بود؟ یکبار به یاد آل احمد افتادم. روزگاری در نقد آثار جمالزاده درشتی و جوانسری کرده بود و خود در پاسخ به خود نوشت: «نمی دانم هیچ وقت شده است که در عالم مستی به دوستی یا به بزرگتری از خودتان نیشی یا کتایه ای زده باشید و بعد که سر عقل آمده باشید خود را از آن سرزنش کرده باشید؟ یا این حال آرزو کرده باشید که کاش جسارت مستی را همیشه در آستین می داشتید تا باز هم اگر پا می داد از این نیش و کتا به ها می زدید و حقی را که دیگران نمی گویند و معمولاً به مجامله می گذرانند می گفتید اگر واقعاً نقد من از نوع مذکور است پس شایسته اعتناء نیست. به هر رو جناب آقای برهانی! به منتقد از چشم یک خصم و آدم بی هنر نباید نگرست منتقد دوستدار شما هنرمندان است منتقدی که صرفاً عیب را می بیند گاهی اوقات بیشتر خاطر نویسنده را می خواهد تا منتقد مجامله گر و تملق گو.

نقد موجز و بی نقابی که بر کتاب «از زبان صبح» نوشته آقای برهانی نوشته ام تا حدودی ابهام برانگیز شد نویسنده کتاب با جوابیه تندتر به من و به همه منتقدین که نقد بی نقاب می نویسند تذکر داد که کتاب را از سر تأمل و توغل بخوانند و یکطرفه به قاضی نروند و مطالب حاشیه ای را اصلی و مطالب اصلی را حاشیه ای جلوه ندهند، و برخورد استحضانی را علمی و برخورد علمی را استحضانی ندانسته با هریک آنچنان که بایسته است، روبه رو شوند. غیر از نویسنده کتاب یکی دو تن از دستداران دکتر شفیعی نیز مغموم و متأثر شدند از این که نقد بی نقاب من منزلت شفیعی را فرو کاسته و شفیعی را شاعر و محقق درجه دو جلوه داده و از طرفی زحمات آقای برهانی را چندان وزنی و وقتی ننهاد است.

وقتی که جوابیه آقای برهانی را بدقت خواندم یکبار دیگر نقد خودم را از صدر تا عجز خواندم تا ببینم آخر در کجای مقاله کنایتی و اشارتی رفته است که نویسنده این چنین برداشت کرده است اما حقیقت این است که مراد و مقصود من در آن مقاله درست عکس آن چیزی است که از آن مقاله برداشت شده است. گویا نقد موجز حتی بی نقاب من نتوانست مراد خود را به طور کامل بیان کند لذا مختصراً به چند تذکر بسنده می کنم.

۱- نویسنده آن مقاله، خود از دستداران و طرفداران پر و پا قرص دکتر شفیعی است. اگر بی پرده گفته است که درباره دکتر شفیعی غلو نشود این بدان معنی نیست که دکتر شفیعی شاعر ضعیف و محقق درجه چندم است، بلکه همه حرف منتقد این بود که افراط و تفریط نسبت به هر شاعری دور از انصاف است.

۲- گیریم که مقدمه کتاب از سر تعلق خاطر و استحضاناً نوشته شده است. عیب هایی که بر خود کتاب گرفته شده، اصلاً دیده نشده است شاید منتقد کمی بیشتر از معمول صدایش را بالا برده است و همین باعث شده که مؤلف کتاب فقط به طین و ارتعاش صدای منتقد توجه کند نه حرفهایی که زده است.

۳- شاید نویسنده پنداشته که این نقد زحمات فعلی و گذشته او را یکبار به باد داده است. در حالی که منتقد با وجود ارزشی که برای مقالات و تألیفات پیشین

نمی دانم هنگامی که می خواهم از «شاعران منتقد» نام ببرم چه عنوانی را مورد استفاده قرار دهم، تا مهرم نسبت به آن شاعران نشان داده شود. بهتر این می بود منتقد محترم علامت و عنوان ویژه ای مانند: تحیت و الثنا و سلام... علیه را پیشنهاد کنند تا هنگامی که از شاعر ایشان نام برده می شود، تعبیر به بی مهری نشود.

از این مزاح که بگذریم ایرانی نسبت به شعر حساس است. هر اظهار نظری، به دنبال گفتگوهای فراوان دارد من شعری را دیده ام که از دیدن جلد کتاب «از زبان صبح» چهره شان درهم رفته و پراشفته اند. ولی به هر روی، جامعه جدی ادبی، کمتر تحت تأثیر گفتگوهای شتابزده روزنامه ای است و کم و بیش هر اثر را گذشت زمان و اقبال مردم به محک رد و قبول خواهد زد اصولاً کسانی که خویش را صاحب همه صلاحیت ها دانسته و بر منبر وعظ و نقد می نشینند و دیگران را مخاطب و معاتب قرار می دهند لازم است خود صاحب تألیفات و تصنیفات باشند. ادب و انصاف در ضمیرشان جای بیاید. بر همه جوانب کار ساختن یک کتاب احاطه و اشراف پیدا کنند، تا سخنشان بتواند از اغراض پیراسته شود و میزان دیدشان گسترش یابد و آنچه می گویند مبتنی بر آگاهی و تجربه باشد و مخاطبان را چیزی بیاموزد. با اینهمه نگارنده از مقاله ای که پیرامون مطالب و معایب کتاب «از زبان صبح» نوشته شده است بی بهره نماند و توانست به ظرفیت ها و نقطه نظرها و میزان انصاف و ادب همقلمان پی ببرد. بار دیگر جا دارد به گفته منتقد محترم استاد جویم که:

«... بسیاری از منتقدین ما به جای اینکه به حسن و قبح اثر، توأم با بردازند، یکرویه و یکسویه یا به مدح نویسنده می پردازند یا به قبح او، یا مناقب او را برمی شمارند، یا مطالب او را وضعیت نقد شعر ما (و وضعیت نقد کتاب) از این جهت، بسیار اسف انگیز...»

کمال سر محبت بین، نه نقص گناه
که هر که بی هنرافتد، نظر به عیب کند